

خرداد

شماره ۱۳ — بهمن ۹۸
ماهنامه سیاسی اجتماعی فرهنگی خرداد

ثقل زمین کجاست؟
من در کجای جهان ایستاده‌ام؟
با باری از فریادهای خفته و خونین
ای سرزمین من
من در کجای جهان ایستاده‌ام؟



انجمن اسلامی دانشجویان
دانشگاه شهرکرد

دی پر حادثه.....	۱.....	حامد حلبیان فر
پرواز صد و هفتاد و هشتم.....	۲.....	آرزو محمودی
کرمان.....	۳.....	عباس عبدی
خسرو، گاسرخه بود.....	۴.....	عرفان غلام حسینی
نامه ای به عاطفه.....	۴.....	مهزاد ملتجی
گزارش از لبنان.....	۵.....	محمد کاظمه بابا حیدری
جلیقه زردها.....	۶.....	فاطمه صالحه
انعکاس اجتماع.....	۷.....	یوسف پیلتن
سیاسه نویسی نیست.....	۸.....	مهزاد ملتجی
هوش مصنوعه.....	۹.....	سجاد نکویی
صدای ایران.....	۱۰.....	آرش حیدری

سخن سردبیر

با درود بر خوانندگان گرامی،
به نقل از سردبیر قبلی نشریه خرداد، «مهم تر از تمامی مسائل، دانشگاهی است که می بایست مکانی برای اجماع روشنفکران در جهت حل مسائل و آسیب های جامعه باشد، به انزوا کشیده شده است که با وجود بیش از چهار هزار دانشگاه در کشور، نزدیک به دویست هزار استاد دانشگاه و میلیون ها دانشجو، روشنفکر و دانشگاهی ایران بدون توجه به همه این مشکلات فقط در پی انجام آداب اولیه و اداره مسائل خانوادگیست. روشنفکران و دانشگاهیان ما همه کاری میکنند تا کار اصلی را نکنند و متاسفانه دانشگاه ایرانی همچنان روزهایی سرشار از بلاتکلیفی و سردرگمی را تجربه میکنند.» نگرانیم! نگران نفس تنگه های طولانی مدت دانشگاه، حال دانشگاه خوب نیست. از برخوردهای امنیتی و انضباطی با دانشگاه، از بازداشت دانشجویان و صدور احکام حبس بلندمدت برای برخی از آنها، از رفتار های خشن ویی رحمانه مامورین حراست، از نظارت پیش از انتشار و توقیف نشریات دانشجویی.

تحدید حقوق و آزادی های شهروندی برای تشکیل انجمن های سیاسی و سندیکا های صنفی، نقض حق برگزاری اجتماعات، تعرض مکرر به حق آزادی بیان، محدود سازی روزافزون حق دسترسی آزاد به اطلاعات با اعمال فیلترینگ غیرقانونی و برخورد با مطبوعات، همه و همه فضایی را به وجود آورده که اعتراض مدنی و قانونی به عنوان انتخابی ساده و ممکن، از دسترس شهروندان خارج شده است.
با این وجود نشریه سیاسی اجتماعی فرهنگی خرداد هدف خود را روشنگری و ایجاد و افزایش روحیه تعهد و دغدغه مندی در بین دانشجویان میداند و با همت و پشتکار اعضای مربوطه و همینطور توکل بر خدا در مسیر نیل به اهداف ادامه خواهد داد.

از یک هفته جستجو اجساد آنها پیدا شد. ۸_ حادثه ی کشتی سانچی، حادثه تصادف دو کشتی در آب های چین بود. روز شنبه ۱۶ دی ۱۳۹۶ کشتی MT سانچی متعلق به شرکت نفت ایران که از عسلویه حرکت کرده بود و عازم کره جنوبی بود، در راه با یک کشتی چینی با ۶۴ هزار تن بار غله به نام کریستال در سواحل چین برخورد کرد. طی این برخورد انفجار بزرگ در کشتی به وجود آمد و ۳۰ تبعه ی ایرانی شاغل در این کشتی مفقود شدند و بجز دو جنازه مابقی افراد برای همیشه ناپدید شدند. ۹_ برنامه هسته ای ایران که سال ها مورد مناقشه میان ایران و گروه ۱+۵ بود سرانجام با عنوان برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) به دنبال تفاهم هسته ای لوزان، در ۲۳ تیر ۱۳۹۴ (۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵) در وین اتریش بین ایران، اتحادیه اروپا و گروه ۵+۱ (چین، فرانسه، روسیه، انگلیس، آلمان + آمریکا) منعقد شد و با توافق های بعدی روز ۲۶ دی ۱۳۹۴ به عنوان تاریخ اجرای برجام یعنی برداشتن همه تحریم های هسته ای ایران

نیروی هوافضای سپاه پاسداران به پایگاه آمریکایی عین الاسد یک فروند هواپیمای بوئینگ اوکراینی دقیقی پس از پرواز از فرودگاه امام خمینی (ره) در نزدیکی تهران سقوط کرد و ۱۷۹ سرنشین آن جان باختند. از دقیق ابتدایی این ماجرا برخی رسانه ها گمانه زنی هایی درباره احتمال هدف قرار گرفتن این هواپیما مطرح کردند و جاستین ترودو نخست وزیر کانادا و ولادیمیر زلینسکی رئیس جمهور اوکراین خواهان بررسی همه ابعاد این ماجرا شدند. مسئولان سازمان هواپیمایی ایران که از واقعیت ماجرا اطلاعی نداشتند ابتدا به تکذیب احتمال برخورد موشک با هواپیما پرداختند و سرانجام بیانیه ۲۱ دی ستاد کل نیروهای مسلح واقعیت ماجرا را روشن کرد. در این بیانیه پنج بندی ستاد کل نیروهای مسلح اعلام کرد که «بر اثر بروز خطای انسانی و به صورت غیر عمد، هواپیمای مسافربری اوکراینی مورد اصابت قرار گرفته که متأسفانه موجب به شهادت رسیدن جمعی از هموطنان

مدتها مثل معروف (ما به خرداد پر از حادثه عادت داریم) به دلیل اتفاقات پر شمار خرداد ماه در میان ایرانیان رواج داشت. اما با اتفاقات چند سال اخیر، انگار باید کم کم جمله (ما به دی ماه پر از حادثه عادت داریم) رواج پیدا کند. حادثه ای که از قتل میرزا تقی خان امیرکبیر آغاز و به انهدام هواپیمای مسافربری توسط سپاه پاسداران پایان یافته است هرچند غالب این اتفاقات برای مردم ایران یادآور حوادث تلخ و ناگوار است اگر به صورت تیتروار بخواهیم به این وقایع بپردازیم می توان به زلزله ی بم، فوت آیت الله هاشمی رفسنجانی، اجرای شدن برجام، ترور شهیدان سلیمانی، احمدی روشن و علیمحمدی، همچنین پلاسکو و سانچی اشاره کرد. ۱_ شامگاه ۱۹ دی ۱۳۹۵ خبری ایرانیان و حتی جهانیان را دچار شوک کرد. آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی در سن ۸۳ سالگی دچار ایست قلبی شد و درگذشت. هاشمی رفسنجانی که آن زمان رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام بود، سابقه دو دوره ریاست جمهوری، دو دوره ریاست مجلس شورای اسلامی، فرماندهی جنگ در دوران دفاع مقدس، عضویت در شورای انقلاب، ریاست مجلس خبرگان رهبری و بسیاری از مناصب کلیدی نظام جمهوری اسلامی را در کارنامه داشت که با مرگش میلیون ها نفر با حضور در مراسم تشییع و تدفین وی ارادت خود را به این انقلابی قدیمی و از استوانه های نظام جمهوری اسلامی نشان دادند. ۲_ یامداد پنجم دی ماه سال ۸۲ زلزله ای محیب در بم کرمان در ساعات اولیه ی صبح جان بیش از ۳۰ هزار هموطن را گرفت و ایران را غرق بهت و ماتم کرد. ۳_ میرزاتقی خان امیرکبیر در بیستم دی ماه سال ۱۲۳۰ هجری خورشیدی در حمام فین کاشان به قتل رسید. ۴_ یامداد ۱۳ دی ۱۳۹۸ خبری مهم ایران را در غصه و دنیا را در بهت فرو برد. ارتش تروریستی آمریکا با دستور مستقیم دونالد ترامپ رئیس جمهور ایالات متحده سردار سپهبد حاج قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران، ابومهدی المهندس قائم مقام حشدالشعبی عراق و ۸ همراه ایرانی و عراقی این دو فرمانده جبهه مقاومت را در نزدیکی فرودگاه بغداد به وسیله موشک های پهپادهای خود ترور کرد و به شهادت رساند ۵_ ساعاتی پس از حمله موشکی



و آغاز تعهدات برجامی ایران تعیین شد. هرچند در اردیبهشت ۱۳۹۷ دونالد ترامپ خروج آمریکا از برجام را اعلام کرد و اکنون جز یک نام هیچ چیزی از این معاهده باقی نمانده است. از دیگر وقایعی که در دیماه میتوان به آنها اشاره کرد: اعتراضات خیابانی به وضعیت گرانی در هفتم دیماه ۹۶، سقوط هواپیمای حامل شهید احمد کاظمی و همراهان در تاریخ ۱۹ دی ۸۴، سقوط هواپیمای شهید ستاری فرمانده ارتش در ۱۵ دیماه ۷۳، قانون کشف حجاب رضاخانی در تاریخ ۱۷ دیماه ۱۳۱۴، فرار محمدرضا شاه پهلوی از ایران در تاریخ ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ بود.

عزیز و جان باختن تعدادی از اتباع خارجی شد. «۶_ پس از پیشرفت چشمگیر ایران در صنعت هسته ای و ترس غرب از این پیشرفت، اسراییل شروع به ترور دانشمندان هسته ای ایران کرد و در تاریخ ۲۲ دیماه ۸۸ شهید علیمحمدی و ۲۱ دیماه نود شهید مصطفی احمدی روشن به شهادت رسیدند. ۷_ صبح روز پنجشنبه ۳۰ دی ۱۳۹۵ یکی از دردناکترین حوادث ایران اتفاق افتاد و کل کشور را یک هفته در شوک فرو برد. ساختمان پوشاک تهران معروف به پلاسکو دچار حریق گسترده شد و طی عملیات خاموش کردن آتش به یکباره ساختمان دچار ریزش شد و ۱۶ آتش نشان در زیر آوار مدفون شدن و پس

در روز ۱۸ دی ماه سال ۱۳۹۸ ساعاتی بعد از حمله موشکی ایران به پایگاه عین الاسد آمریکا در عراق، هواپیمای بوئینگ ۷۳۷ از مبدا تهران به مقصد کی یف که حامل ۱۷۶-۱۷۹ نفر سرنشین بود مورد اصابت ۲ موشک قرار گرفت و در ساعت ۶:۱۹ در شهرستان شهریار ساقط شد این امر در حالی است که در ابتدا مقامات ایرانی علت این حادثه را نقص فنی و آتش گرفتن موتور هواپیما بیان کردند

تأیید شد. دلیل شلیک موشک به این هواپیمای مسافربری، در اطلاعیه ستاد کل نیروهای مسلح، «خطای انسانی غیر عمد در تشخیص شیء پرنده» اعلام شده است از نظر حقوقی بر اساس کنوانسیون هوانوردی بین المللی شیکاگو، «کشورها باید از توسل به زور علیه هواپیماهای غیرنظامی در حال پرواز خودداری کنند». ایران عضو کنوانسیون شیکاگو است و بایستی شرکت های هوایی غیرنظامی را از خطرات بالقوه که در آسمان ایران است آگاه می کرد و این



قصد نداشته به تیم تخصصیشان اجازه ورود بدهد و چیزی که ایران را مجاب به پذیرش حضور کارشناسان بین المللی کرده فشار های دیپلماتیک و ترس از کنسل شدن همه پرواز های بین المللی به تهران بوده است. طبق مقررات استاندارد سازمان های بین المللی هوانوردی غیر نظامی و معاهده شیکاگو، ستاد ملی ایمنی و ترابری آمریکا، به عنوان تولید کننده هواپیما، نمایندگان کشور فرانسه به عنوان تولید کننده موتور هواپیما و نمایندگان کشور اکراین به عنوان مالک هواپیما میتوانند در این بررسی ها حضور داشته باشند. پیامد ها دانشجویان و مردم در مقابل دانشگاه شریف و امیرکبیر تجمع کردند و مردم در شهر هایی چون شیراز، ساری، اصفهان، رشت و... تجمع اعتراضی برپا کردند. علت اصلی این تجمع دروغ ها و عدم شفافیت سازی رژیم جمهوری اسلامی درباره علت این حادثه بود که البته بسیار نیز متاثر از سرکوب اعتراضات آبان ماه بود. در پی این حادثه صنعت توریسم ایران به شدت دچار افت شد زیرا براساس آمار ۷۰ درصد تور های آسیایی و ۱۰۰ درصد تورهای اروپایی لغو شدند و علت آن را ناامن بودن مرز ها و حریم هوایی ایران دانستند. فدراسیون فوتبال آسیا اعلام کرد که بازی های باشگاه های ایرانی در لیگ قهرمانان آسیا به دلیل آنچه ناامنی کشور خوانده شده، باید در زمین بی طرف و کشور ثالث برگزار شود.

نشان می دهد که قبل از اینکه خطای انسانی عامل سقوط هواپیما باشد، نقض کنوانسیون شیکاگو می تواند موجب مسئولیت بین المللی جمهوری اسلامی شود، بی اطلاع نگهداشتن شرکت های هوایی غیرنظامی از خطرات بالقوه در آسمان ایران بوده است. در صورتی که جمهوری اسلامی ایران مسئولیت خود را طبق کنوانسیون شیکاگو انجام می داد، به احتمال فراوان شرکت های هواپیمایی، ورود به آسمان ایران را تا زمان عادی شدن شرایط متوقف می کردند. از طرف دیگر دولت اوکراین ۵۳ نماینده خود را برای کمک به تحقیقات در این زمینه به ایران اعزام کرد که این گروه شامل مقامات دولتی، بازرسان و نمایندگان یوآی ای بودند. مقامات رسمی اکراین سپس اعلام کردند که ایران با تاکید بر اینکه ((علت سقوط نقص فنی بوده)) و ((خودمان بررسی میکنیم)).

در مقابل دیلی میل با اشاره به حمله موشکی ایران به پایگاه نظامی عین الاسد، فرضیه برخورد راکت جنگی یا پهباد نظامی را مطرح کرد و در نهایت مقامات آمریکایی اعلام کردند تصاویر ماهواره های شناسایی مادون قرمز مستقر در فضا با اطمینان نزدیک شدن دو موشک را به بدنه هواپیما را نشان میدهد اما در رسانه های رسمی و خبری ایران هم چنان مقامات ایرانی و افرادی تحت عنوان کارشناس هوا فضا شلیک موشک را یک شایعه و جنگ روانی آمریکا علیه ایران بیان می کردند که هدف آن را به حاشیه راندن حمله موشکی ایران به پایگاه عین الاسد را دانستند. با وجود تحلیل ها و خبر سازی های مختلف، همچنین پنهان کاری ها و تکذیب های متوالی، در نهایت در تاریخ ۲۱ دی ۱۳۹۸، شلیک موشک به پرواز ۷۵۲ توسط ستاد کل نیروهای مسلح ایران

شود، ولی اینکه مردم عادی برای حضور در تشییع جنازه بیایند و به علت ناخردی برنامه‌ریزان دچار فاجعه شوند و فوت کنند، را نمی‌توان با دادن عنوان شهید ماجرا را جمع کرد. هرچند کشته شدن این افراد می‌تواند موجب آمرزش آنان باشد که خارج از بحث است. متأسفانه مقایسه میان واکنش نسبت به دوحادثه سقوط هواپیما و کشته‌شدگان کرمان

قضیه قربانیان تشییع جنازه سردار سلیمانی در کرمان نیز تا حدی مشابه آن حادثه است. تعداد قربانیان تقریباً نزدیک به ۸۰ نفر است از تعداد مصدومان، آمار دقیقی گفته نشده است. ولی تأسفبارتر از این ارقام کمرنگ شدن اخبار مربوط به این فاجعه در دل حوادث بعدی است. بمباران پایگاه آمریکایی و سقوط هواپیمای اوکراینی و کوشش برای



نشان می‌دهد که جان افراد و شهروندان عادی و بی‌پناه در سیاست رسمی جایگاه تعریف‌شده و بالایی ندارد ولی هنگامی که مسأله به سطح بین‌المللی برسد یا کشته‌شدگان حامیان غیررسمی پیدا کنند، آنگاه ساختار رسمی نیز به تناسب وارد معرکه خواهد شد. خانواده‌ها و بازماندگان حادثه کرمان دوبار عزادار و دچار مصیبت شدند. یکبار برای از دست دادن عزیزان‌شان، یکبار هم برای این‌همه بی‌توجهی و به حاشیه‌راندن آنان. «با اینکه نزدیک یک ماه از حادثه می‌گذرد، هنوز هیچ کس نه توضیحی به مردم داده و نه عذرخواهی کرده است. حتی دادستانی ورود مشخصی در ماجرا نداشته در حالیکه مردم نیاز به پاسخگویی دارند. باید هر چه سریعتر، مقصران ماجرا معرفی شوند، ماجرای پرداخت دیه به خانواده‌ها و شهید قلمداد کردن قربانیان پیگیری شود.»

تحت‌الشعاع قرارنگرفتن تشییع جنازه، موجب به حاشیه‌رفتن این اتفاق ناگوار شد. حتی سخنان آقای مطهری نماینده تهران درباره اظهارات و تصمیمات خلاف منطق کسانی که درباره تشییع جنازه برنامه‌ریزی می‌کردند نیز، موجب نشد که پاسخ مستدلی به علت بروز این فاجعه داده شود. متأسفانه برای نادیده گرفتن مسئولیت ماجرا اقدام به اطلاق عنوان شهید به هر کسی که بر اثر حادثی از این نوع کشته می‌شود می‌کنند. (ظاهراً در این مورد هنوز انجام نشده است) همچنین به این علت است که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند مسأله راه حل کنند. این کار استفاده از منابع ارزشی برای اموری غیر از آن است. در واقع کسانی که این عناوین را اعطا می‌کنند، هدفشان به نوعی نادیده‌گرفتن مسئولیت وقوع چنین حوادثی است والا کیست که نداند معنای شهید با نوعی انتخاب مرگ خودخواسته همراه است، یا حداقل اینکه مستقیم یا غیرمستقیم به دست دشمن کشته

فاجعه تأسف‌بار و گران‌بار کرمان تحت تأثیر حمله به پایگاه‌های آمریکایی و نیز سقوط هواپیما قرار گرفت و کمتر مورد بحث قرار گرفت و از این نظر ظلم مضاعفی به آن کشته‌شدگان و بازماندگان آنان شد. اجازه دهید که مسأله را طور دیگری ببینیم. به نظر می‌رسید که ظاهراً فرقی میان انواع مرگ نیست. کسی که به علت سقوط یک شهاب‌سنگ فوت کند با کسی که به علت سگته قلبی در خواب بمیرد و با کسی که به علت قتل یا کسی که به علت سقوط هواپیما فوت می‌کند، فرقی ندارند و در نهایت آن‌ها فوت کرده‌اند و دستشان به یک اندازه از دنیا کوتاه شده است. ولی معنا و اثر این موارد برای بازماندگان به کلی تفاوت دارد. در سال ۱۹۸۹ در ورزشگاه هیلزبورو انگلیس بر اثر ازدحام جمعیت، پلیس در تصمیمی اشتباه یکی از دروازه‌های مخصوص خروج از ورزشگاه را باز کرد و سیل تماشاگر به سوی داخل سرازیر شد، درحالی که نمی‌دانستند در حال لگدکردن افرای هستند که زیردست‌وپا افتاده‌اند. بازی متوقف شد. طرفداران لیورپول برای فرار از له‌شدن به آب و آتش زدند، نتیجه چه بود؟ ۹۵ نفر کشته و حدود ۸۰۰ نفر مصدوم. یکی از مرگبارترین حوادث فوتبالی، خانواده‌های قربانیان اقدام به پیگیری کردند. در نهایت در سال ۲۰۱۲ یعنی ۲۳ سال بعد و با پیگیری مستمر خانواده‌ها، ناکارآمدی پلیس مقصر اصلی فاجعه معرفی شد. نخست‌وزیر وقت بریتانیا دیوید کامرون که در زمان حادثه جوان بود و فقط ۲۳ سال داشته است، از مردم عذرخواهی کرد. کسانی که پیگیر ماجرا بودند نه تنها اعضای خانواده خود را از دست داده بودند، بلکه ۲۳ سال پیگیر بودند تا حقیقت ماجرا روشن شود؛ زیرا پلیس تماشاگران را مقصر این حادثه معرفی کرده بود. حجم این پرونده هزاران صفحه بود و در نهایت حکم صادره منجر به آرامش خانواده‌های قربانیان و ختم به‌خیر شد. مسأله خانواده‌ها فقط از دست دادن عزیزانشان نیست. بلکه خواهان روشن شدن عدالت و مجازات مقصران نیز هستند.

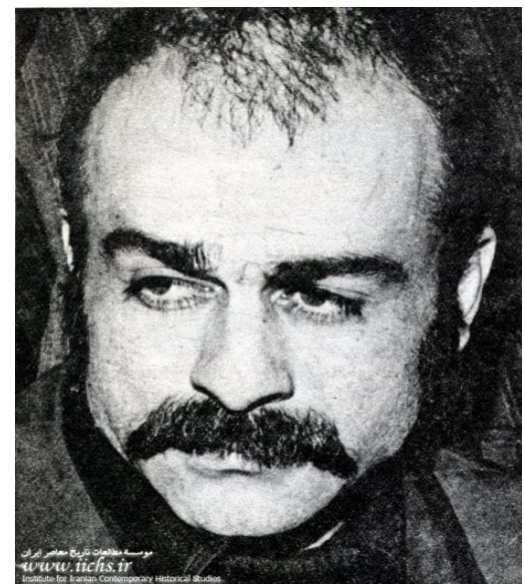
عاطفه جان گوش بده این نامه برای توست از رد خون جویبار شده ات در لابه لای سنگ فرش های ولیعصر... از هفت تیر مانده بر روی قلبت... از روسری محکم گره زده ی زیر چانه ات و از دست های بهم متصل بالای سرت... و قسم به مکتب های نانوشته ذهنت خسرو حالش خوب است... چندیست که دیگر شعر میسراید، یادته برات میخوند: «برای روز های با تو بودن بیست و چندلیتری شیراز کنار گذاشته ام»... خسرو را آزاد کرده اند. بعد از خط زدن آخرین خط نشان روی دیوار طرح پاکسازی زندان های سیاسی اعمال شده است، دیوار ها را با کف و صابون شسته اند و قصد تخریب و احداث مدرسه ای دارند. مدرسه ای که در آن آزاده زیستن ینی پرورش... خسرو را دیگر با توطئه سیاسی دستگیر نمیکنند و می توانند دست هایش را برای همیشه بالای سرش بگیرد و بخواند که یک بایک برابر نیست! اینجا دیگر هیچ کس را به جرم عقاید نمیگیرند، راستی کرامت هم سلام میرساند...

دل تنگ روزهای ابری دفتر، بحث های داغ روز و دروازه های تمدن است. عاطفه اینجا بیان آزادی دارد، عقاید تفتیش ندارند، استعداد ها در جای خودشان هستند، کسی حق کسی را نمیخورد و جمهوری، اسلامی است. عاطفه اینجا اسلام حسینی است، یعنی می گویند که هست!

نبود، اما زمانی که بنا شد دادگاه وی بصورت زنده از تلویزیون پخش شود و با حضور خبرنگاران خارجی باشد، وی از آن استقبال کرده و به جای تلاش برای حفظ جان خویش همانند دیگر متهمین، همراه با کرامت الله دانشیان آن بیدادگاه استبداد را به آخرین مبارزه خود و جلسه فریاد و تظلم خواهی خویش تبدیل نمود. او در بخشی از دفاعیات خود می گوید: «زندان های ایران پر است از جوانان و نوجوانانی که به اتهام اندیشیدن و فکر کردن و کتاب خواندن، توقیف و شکنجه و زندانی می شوند. آقای رئیس دادگاه! همین دادگاه های شما آن ها را محکوم به زندان می کنند. آنان وقتی که به زندان می روند و باز می گردند، دیگر کتاب را کنار می گذارند. مسلسل به دست می گیرند.» یکی از برجسته ترین بخش های محکمه نمایشی پهلوی، آنجاییست که گلسرخی بار ها و بار ها امام حسین و مولا علی (ع) را پیشوای خود می داند تا آنجایی که سایه مارکسیسم بودن وی زیر سایه مسلمان بودن او فرو می رود. از این رو بنظر نگارنده سبب کشش گلسرخی به تشکیلات چپ و کمونیستی آن زمان، نوع و شکل مبارزه آنها علیه استبداد وقت پهلوی بوده است و نه جذبه ایدئولوژیک آنها؛ به همین سبب است که می گوئیم گلسرخی قبل و ورای آنکه مارکسیسم باشد، یک مسلمان مقید به رکن جهاد بوده است. محمد رضا شاه پهلوی که در واقع صاحب همه ی آن تشکیلاتی بود که از یک طرف، بخشی از آن تحت عنوان ساواک، گلسرخی را قبل از اثبات محکومیت و حتی پذیرش آن ماه ها تحت شکنجه قرار داده بود، (تا آنجا که وی در جلسه محاکمه می گوید به سبب آن شکنجه ها خون ادرار می کند) و از طرف دیگر به طریق اولی شاک و قاضی آن بیدادگاهی بود که وی را محکوم کرد. پهلوی دوم در بخشی از مصاحبه خود با اوریانا فالاچی در همان سالها، راجع به سرکوب معترضین می گوید: «اینجا درست و ضروریست که بعضی از مردم را باید تیرباران کرد، اینجا ترحم و دلسوزی بیهوده است.» و طبیعتا حاصل چنین تفکری گلوله هایی بود که سینه گلسرخی ها را می شکافت. نهایتا چند هفته بعد از دادگاه و عدم ابراز ندامت و پشیمانی که وی به کل با آن غریب بود، در تاریخ بیست و نهم بهمن ماه سال پنجاه و دو به همراه دوست و همرزم خود، کرامت الله دانشیان که سازنده سرود معروف «بهاران خجسته باد» نیز بود، گلوله باران شدند.

حقیقتا نوشتن از مظلومیت گلسرخی امری دشوار است، مبارزی که در دادگاهش جمله ای در دفاع از خود نگفت و صلابتش تا آنجا که گلوله های جوخه آتش را در آغوش می کشید با او باقی ماند و نهایتا حلاج وار بر پای آرمان خویش جان سپرد. آرمانی که بیش از آنکه مبتنی بر مارکسیسم باشد بر اسلام اتکا داشت، اما شگفتی آور و دردناک است که حتی کوچه ای به نام وی نمی بینیم. اما مگر او مسلمان نبود؟ مگر او بر سر همین آرمان و همین مبارزه در دادگاه نظامی به گلوله باران محکوم نشد؟ گلسرخی در بهمن ماه سال بیست و دو در رشت، شهری که مرکز روشن فکری آن زمان بود متولد شد و آغاز فعالیت های سیاسی وی را می توان انتساب او، به سردبیری بخش هنری کیهان دانست. در دوران ماقبل دستگیری وی، آنچه می بینیم فعالیت های ادبی-هنری و اشعار اوست، که البته ضمن آنها نسبت به مبارزات علیه رژیم پهلوی، اعلام حمایت می کرد. اما به راستی دادگاه وی آئینه تمام عیاری از عقاید و آرمان های اوست. دادگاهی که وی می توانست طی آن از همه باور های خویش دست بکشد و جان خویش را بخرد، اما رادمردانه و آزاد منشانه، بدون آنکه ذره ای ترس در صورت او دیده شود، فریاد کشید: «من برای جانم چانه نمی زنم»؛ فریادی که حتی قاضی و دادستان دادگاه را نیز میخکوب خود نمود.

شایان ذکر است اتهام وی اقدام برای ربودن و توطئه علیه خانواده سلطنتی بود، اتهامی که در واقع متوجه گروهی چریکی، که وی صرفا در آن عضویت داشت بوده و خود او درگیر و از عوامل آن عملیات



موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
www.ticis.ir
Institute for Iranian Contemporary Historical Studies

چندماه پیش در نمایشگاه کتاب شهر کرد در جستجوی انتشارات خوب و کتاب های تازه چاپ به انتشارات قلم برخوردم، در این غرفه کتابی با عنوان گزارشی از لبنان توجه من را به خود جلب کرد، کتاب نامه ای از دکتر چمران به مهندس بازرگان بود، بسیار برایم جالب و جای تعجب داشت چراکه با آن تصویری که در ذهنم از چمران داشتم و برای خودم ساخته بودم بسیار متفاوت بود؛ کتاب را ورق زدم تا به این جملات برخوردم: «استاد بزرگوارم، سرورم

سلام قلبی و عمیق من را بپذیرید.... چند سالی است که با آن استاد بزرگوارم مکاتبه نکرده ام، اما همیشه یاد او بر قلبم و ذکر او بر زبانم جاری بوده است. استادی که در ایمان و علم و عمل و فداکاری و عشق و تواضع و سرسختی در مقابل دشمن همیشه برای من نمونه و معلم و مرشد بود، همیشه بوجدش و بشاگردیش افتخار میکردم و همیشه ذکرش روحم را نوازش میداد و خاطراتش همت مرا زیاده میکرد و قدرت روحی مرا افزون می ساخت من با چنین استادی سخن میگویم. روزگار گذشته نیز به من درسهای فراوان داد وارد معرکه های حیات شدم، معرکه های سخت و خطرناک، جایی که شرف و ایمان و اراده آدمی بمحک آزمایش در می آید، و چه آزمایش های سخت! چه درگیریهایی وحشتناک! راستی که دنیا صحنه پیکار و امتحان است و راستی که کم اند آنها که از این آزمایش حیات پیروز بداریند» تعجب و علاقه ام برای خواندن کتاب چند برابر شد، اما به دلیل مشکلات نتوانستم بلافاصله شروع کنم به مطالعه و فراموش کرده بودم این کتاب را؛ تا همین چند وقت پیش که در فضای مجازی به متنی از مهدی یزدانی خرم برخوردم. در متن آمده بود «سالهاست به چمران فکر می کنم. مردی عجیب که گویا به عمد از سوی نهادهای قدرت چندان درباره اش سخن گفته نمی شود. شهادت مشکوک او خود دلیلی بر این مدعاست. او که قهرمان نبردهای نامنظم بود و سوسنگرد را به شکل شگفتی از چنگ عراق بیرون کشید، یار بازرگان بود و البته از اعضای نهضت آزادی. مردی مودب و خونسرد که بارها در زمان زنده بودن با تندروها برخورد داشت. برخی همزمانش که هنوز زنده اند به من گفته اند که چون بین نیروهایش

از کماندوهای گارد جاویدان و ارتش بیشتر استفاده می کرد مورد انتقاد بود. فیلمی که حاتم کیاز او ساخت به هیچ وجه نمی توانست این تناقض ها را نشان دهد. مردی نخبه که ناگهان به خاورمیانه باز می گردد تا چریک شود. مردی که عدهای عاشقانه دوستش دارند و عدهای هم وقتی بی جان شد از ته دل شاد شدند. برای من همیشه مردان جنگی جذاب بودند و پرراز. مصطفی چمران یکی از این چهره هاست که وجه داستانی اش بی نهایت بالاست و عملاً در حد یک مرد که نیایش می نوشته و شعر دوست داشته مطرح شده! کاش خاطرات محمدی فرد که انبوهی عکس از او و گروهش دارد منتشر شود، روزی و سرنوشت یکی از عجیب ترین چهره های اول انقلاب ایران عوض شود؛ چمران که بود؟ یک استراتژیست نابغه؟ استاد مذاکره؟ مردی که تنها ماند؟ یک تکرو؟ فاتح سوسنگرد؟ ...» این متن مرا به فکر فرو برد و بیشتر و بیشتر مشتاقم کرد تا درباره ی چمران و تفکر چمران بخوانم و اولین کتاب در دسترس، گزارشی از لبنان بود. همانطور که از نام کتاب پیداست؛ شهید

امروزه دانشگاه بیشتر از هر زمان دیگری به تفکرات و ایدئولوژی هایی از جنس ایدئولوژی های چمران، بهشتی، مطهری، شریعتی، صدر و... نیاز دارد تا از این بی ایدئولوژی به تنگ نیاید.

چمران گزارشی از مدت زمان حضور خود در لبنان و همراهی با امام موسی صدر را در بخشهایی همچون معرفی احزاب و گروه های لبنان و فلسطین، جنگ های صورت گرفته (جنگ های داخلی، جنگ با اهل کتاب، سوریه و...) را به صورت کوتاه بیان داشته است. درحین خواندن این کتاب سوالات و ابهامات فراوانی برای من به وجود آمد، برای منی که همه تصورات قبلی از چمران را کنار گذاشته بودم و در تلاش بودم با مطالعه ی تصویری درست از چمران برای خودم بسازم. سوالات پیش آمده را شاید بتوان در دیگر دست نوشته های ایشان برایش جواب پیدا کرد و شاید کتاب هایی که درباره ی او می نویسند. آنچه که مرا به فکر رو برد و سوال برانگیز بود برایم؛ تضاد فکری و مبارزه ی مداوم

شهید چمران با احزاب چپ و راست (احزاب کمونیست و مارکسیست) بوده است. شهید چمران در قسمتی از کتاب درباره ی اقدامات انجام شده توسط حزب مارکسیست می گوید: « فتح اصولاً ایدئولوژی ندارد. گویانکه اکثریت مطلق رهبران آن مسلمان و متدین هستند (فقط یک نفر ابوصالح کمونیست است) فتح فقط یک هدف دارد و آن آزاد کردن فلسطین است و هر نوع ایدئولوژی قادر است وارد فتح شود. لذا مارکسیست ها به داخل فتح نفوذ کرده و به علت خلاء ایدئولوژیک موجود در فتح به سرعت پیشرفت نمودند و اغلب کادرهای تحصیل کرده جوان را جذب کردند. و بخصوص چون ابوعمار و ابوجهاد و رهبران فتح بطرز تفکر ایدئولوژیک بی اعتنا بودند مارکسیست ها بدون رقابت، همه فتح را در بست در اختیار خود درآوردند. همه تبلیغات و روزنامه ها و مجله ها و رادیوهای فتح بدست مارکسیست ها افتاد «در قسمت دیگری از کتاب آمده است کشیدو هم طراز احزاب و منظمات دیگر کرد که هیچ آبرویی نداشتند و ندارند» نوشتار های دیگری نیز وجود دارند که می توان از کتاب استخراج کرد تا فضای موجود آن زمان فلسطین و لبنان را نشان داد اما دردی که من از خواندن این کتاب در وجود خود احساس کرده ام یک کلمه است؛ درد ایدئولوژی، دردی که هر روز پررنگ تر از گذشته فضای فکری موجود به خصوص فضای فکری جامعه دانشگاهی را در بر می گیرد. شهید چمران می گوید اعضای جوان فتح فکر می کردند که ایدئولوژی فتح مارکسیست است. چون رهبران فتح به ایدئولوژی کمترین توجه را داشته اند امروزه نیز حال دانشگاه را مثل فتح می دانم که به خاطر عدم تعریف درست ایدئولوژی برای دانشجویان در حال تن دادن به این تفکرات است که نه راه تعالی دارم و نه راه پیشرفت.

هفته‌ی اعتراضات در فرانسه، جلیقه زردها حمایت خود را از کارگران و فعالین مدنی و زندانی‌های سیاسی ایران اعلام کردند و همچنین معترضان در سالگرد این جنبش با در دست داشتن پلاکارد هایی که روی آن شعار: «ایران، فرانسه، لبنان، شیلی و... مبارزه یکی است؛ سرنگونی نئولیبرالیسم» نوشته شده بود، از وقایع آبان ماه در ایران حمایت کردند. اعتراضات با خشونت شدید از جانب پلیس و دولت ماکرون و دستگیری تعداد کثیری از جلیقه زردها همراه است. وکلا و کارکنان بیمارستان‌ها، کارمندان پزشکی قانونی نیز در اعتراضی نمادین علیه دولت ماکرون و سیاست های نئولیبرالی شرکت کردند. آنها صحنه‌ی جنایتی را طراحی کردند که نشان می‌دهد دست پلیس فرانسه به خون معترضان آلوده است. در پی تجمعات ایجاد شده در مقابل سفارت فرانسه در ایران و اعلام حمایت برخی گروه‌ها از این جنبش، یکی از ایرانیان ساکن فرانسه واکنش خود به این اتفاق را اینگونه بیان کرده است: «شما اگر اندکی با خواسته‌های جلیقه زردها آشنا باشید، میتوانید جلیقه زردی باشید علیه وضع موجود در خود ایران.»

از فشار گرانی و دستیابی به مسکن مناسب و ارزان قیمت به مناطق دور از مراکز اصلی تولید ثروت و تکنولوژی نقل مکان کنند، هرچند در مناطق جدید نه از کار خبری است و نه از وسایل نقلیه عمومی. آنتونیونگری، متفکر سرشناس ایتالیایی اعتراض‌های فرانسه را «بیانگر خشم و مطالبات تلنبار شده» می‌داند. جامعه فرانسه از نو شاهد وقوع جنبشی کثیرالاشکال است که عاملانش لزوماً افق‌های فکری و سیاسی مشابه ندارند و تنها چیزی که نقطه پیوند آنان به شمار می‌رود، بی‌ثباتی وضعیت معیشتی آنان است؛ بیشتر خواسته‌هایی که جلیقه زردها به دنبال آنند با خواسته‌های برحق جنبش‌های حق طلبانه‌ی مردم ایران همخوان است. با اینکه میتوان جنبش جلیقه زردها را یک جنبش سیاسی دانست، اما شرکت کنندگان خودشان را وابسته به طیف سیاسی یا حزب خاصی نمیدانند. جناح‌های مختلف فرانسه از چپ تا راست حمایت خود را از جنبش جلیقه زردها اعلام کرده‌اند. با این حال فرانک بولر (یکی از اعضای شناخته شده‌ی این جنبش) می‌گوید: «ما نمی‌خواهیم کسی جنبش ما را به نام خود صادره کند. ما رهبر جنبش نمی‌خواهیم. انقلاب فرانسه با جنگ آرد آغاز شد؛ اکنون این جنگ برای ما، جنگ مالیات سوخت است». تاکنون شصت و سه هفته است که این اعتراضات ادامه دار بوده و در چهل و چهارمین

براساس قانونی که در سال ۲۰۰۸ در فرانسه تصویب شد، در تمام خودروهای این کشور باید یک جلیقه‌ی زرد وجود داشته باشد تا اگر مشکل و خرابی برای آن خودرو پیش آمد، راننده با پوشیدن این جلیقه منتظر کمک بماند. خودروهای فاقد این جلیقه ۱۵۳ دلار جریمه میشوند. از این رو معترضان در فرانسه برای بیشتر دیده شدن، با الهام گرفتن از این قانون، جلیقه زرد را به نماد نافرمانی مدنی تبدیل و جنبش جلیقه زرد هارا ایجاد کرده‌اند. جنبش جلیقه زردها اشاره به جنبشی اجتماعی در فرانسه است که از ماه می سال ۲۰۱۸ (اردیبهشت ۹۷) ابتدا در فضای مجازی آغاز شد و از ۱۷ نوامبر (۲۶ آبان) به تظاهرات خیابانی کشیده شد و تا شهر والونیا (منطقه‌ی فرانسوی زبان بلژیک) هم گسترش پیدا کرد. آغاز گر تحرکات این جنبش، افزایش قیمت سوخت بوده است و اکنون علیه افزایش مالیات نیز قد برافراشته است. از نگاه تحلیل گران، این جنبش اولین و مهم ترین چالش فرا حزبی برای دولت ماکرون محسوب می‌شود. به گفته‌ی روزنامه‌های فرانسوی، جلیقه زردها حکومت را در مقابل نوعی از بحران قرار داده‌اند که در فرانسه سابقه تاریخی ندارد. این جنبش اعتراضی رهبر معین و همچنین سازماندهی آشکاری که بتوان معرفی کرد و با آن به مذاکره پرداخت ندارد. در جریان این اعتراض‌های مردمی در فرانسه که با ۳۰۰ هزار تظاهرکننده در خیابان‌های فرانسه متولد شد، تاکنون بیش از ۱۱ هزار گردهمایی در سرتاسر فرانسه برگزار شده و شرکت کنندگان در آن آزادانه درباره موضوعات گوناگونی چون بهداشت، آموزش و پرورش، فرهنگ محیط زیست، قدرت خرید، بازنشستگی، مالیات، عدم تساوی و وجود بی‌عدالتی در اجتماع بحث و گفتگو کرده‌اند. زمینه‌های این جنبش را میتوان رابطه کار و سرمایه از یکطرف و محیط زیست از طرف دیگر و شکاف میان شهرهای بزرگ و حاشیه شهرها و بالاخره اختلاف میان شهر و روستا و سبک‌های گوناگون زندگی لایه‌هایی از طبقات متوسط و فرودست جامعه برشمرد. بی‌ثباتی وضعیت اقتصادی در فرانسه، پیوند مستقیمی با قراردادهای موقتی کار دارد که طی سال‌های گذشته رو به گسترش بوده‌اند. خانوارهای کم درآمد فرانسوی بیش از پیش ناچارند برای کاستن



ز حیطة شرطی بودن خلاص کنیم و به عنوان یک فرد فعال و عامل یک عمل شرایط جدیدی را به عنوان یک فرد عاری از محدودیت نشان دهیم و درب موفقیت را باز نه، که خودمان آن را خلق کنیم. پس سعی کنید موثر باشید! حال چند مورد از شیوه های موثر بودن را با هم بررسی می کنیم:

۱. امور نخست را در اول کارهایتان قرار دهید.
۲. نتیجه ی هرکاری را پیش بینی کنید.
۳. با دیگران متحد شوید و نیروی جمعی به وجود آورید.
۴. ترسی از رویاهایتان نداشته باشید و به دنبال آن ها بروید.
۵. متعصب نباشید و اگر دیگران چیزی مخالف عقاید شما ولی کاملاً منطقی را می گویند بپذیرید.
۶. روز به روز دنبال جستجوی بیشتر دانش باشید. کتاب بخوانید، مقاله بخوانید و از اخبار روز مطلع شوید.
۷. همیشه سعی کنید به حرف کسانی که به نحوی می خواهند شما را از کار و علاقه ی قلبی شما بازدارند، توجه نکنید. افراد موفق، همیشه امیدوارند.

چنین مطلبی. چون خانواده ات به تواز بدو کودکی آموخته است که این مطالب و سخن گفتن از آن ها نشانه بی ادبی توست و تو اگر آنها را به زبان بیاوری دچار عذاب وجدان خواهی شد. ۳. جبرگرایی محیطی: محیط، اشخاص و اشیا داخل آن مسئول وضعیتی است که تو در آن هستی! این نظریه بر این اعتقاد است که تو تحت تاثیر همسرت، پدر و مادرت، فرزندان، دوستان، و یا حتی دشمنانت هستی! سه نظریه فوق و ویژگی های یک فرد کاملاً شرطی است. اما چه باید کرد؟ آیا باید تحت تاثیر این سری رویداد هایی که فقط و فقط ذهن ما آنها را به وجود می آورند باشیم؟ چاره چیست؟ در پاسخ به سوال اول باید بگویم که خیر این چنین نیست. در این شرایط تنها یک راه حل وجود دارد که آن چیزی نیست جز: «(موثر بودن!)» اگر ما ذهن خود را به سمت این قضیه سوق دهیم که ما توانایی کنترل شرایط و اثرپذیری از آنها را داریم، نیمی از راه موثر بودن خودمان را طی کردیم. اما نیمه دوم راه: شجاعت در برابر انجام دادن کارهای جدید و ریسکی. شجاعت این امکان را به ما می دهد که خود را

انعکاس اجتماعی چیست؟ عقاید و بینش ها و برداشت های افراد پیرامون ما. اگر نگرش ما مبتنی بر انعکاس اجتماعی باشد دریچه های پیشرفته روی ما بسته خواهند شد. انسان با توجه به انعکاس اجتماعی افراد دیگر از او درب «(منجلا بديختی)» را به روی خود باز می کند و از پیشرفت باز می ماند. انعکاس اجتماعی حاصل شرطی شدن ماست. اگر ما تحت آن محیطی که در آن زندگی می کنیم، افرادی که با آنها سر و کار داریم و همچنین رسانه های جمعی قرار بگیریم، این شرطی شدن را برای خود درونی کرده ایم. در شرایطی که ما خود را به عنوان یک فرد شرطی بپذیریم و برای توجیه نهاد خود آن را قبول کنیم، سه نظریه جبری نگر در این شرایط به وجود می آید.

۱. جبرگرایی ژنتیک: آنچه هستیما وابسته به اجداد ماست! برای مثال تو اصفهانی هستی و اصفهانی ها اینگونه اند. اجداد تو زود رنج بودند و این در وجود تو نهاده شده است.
۲. جبرگرایی روانی: آنچه هستی وابسته به خانواده، و تربیت توست! تو میترسی از گفتن



ما سیاسی نویس نیستیم، صرفاً از دیدگاه فرهنگی، اجتماعی و اندکی روان شناختی و جامعه شناختی وارد میدان شده‌ایم و دست به قلم هستیم. حرفمان را زود می‌گوییم: «این نوع حذف عقاید سبب افزایش میزان جمعیت گروه نازل در بین جوانان و نوجوانان می‌شود، چرا که جوان و نوجوان در این صورت مجبور به انتخاب سبک واحدی می‌شود که به سمتش ارائه می‌شود. این سبک در حالی ارائه می‌شود که هیچ بار مفهومی و انسان سازی در آن وجود ندارد. حال اگر این نوجوان علاقه‌ای به سبک ارائه شده نداشته باشد و بخواهد به سبک‌های مثبت و معروفی که اکنون محروم یا به زبان دیگر فیلتر هستند دست پیدا کند، در کنارش به سبک‌هایی که آن را در شیب نزول سوق می‌دهند نیز راهی خواهد شد. مثال نزدیکش فیلتر کردن تلگرام می‌باشد، جوان و نوجوان که به دلایلی، کاربردی با سامانه داخلی ندارند، مجبور به نصب فیلتر شکن می‌شوند و علاوه بر استفاده از فضای تلگرام به تمام فضاهایی که شاید تا قبل نصب فیلتر شکن به آن نیازی نداشتند، به راحتی دست پیدا کنند و آن موقع است که به زبان عامیانه می‌گوییم: «حالا بیا و جمعش کن» ای کاش اگر سبک‌هایی را محروم می‌کردید به جایش به سبک انتخابی و مورد تایید خود پروبال می‌دادید و نوابغ و برگزیده‌های این سبک را الگو می‌کردید و ذهن و روح مردم را نردبانی برای صعود اقتصادی و تجاری خود نمی‌دیدید. ندای ایران صدای سازهای ناکوک موسیقی دانان بدون کوک شده‌است. مرغ سحر، ناله را سر کن.... به یاد استاد شجریان، محمدرضا لطفی، حسین علیزاده و کیهان کلهر بزرگ.



سلول را به نت ترجمه کرده و شروع به نواختن کردند. نتیجه شگفت‌انگیز بود، یک موسیقی بسیار زیبا! بر سر تفصیل درباره تأثیر موسیقی بر جان و روح آدمی در مقاله قبلی توضیح داده‌ام و تحلیل ستاره‌شناسان و دکتر دیمیر در مورد دی‌ان‌ای هم گویای این تأثیر می‌باشد. این بود اصل موسیقی و تأثیرش بر جان آدمی. حال این موسیقی که تأثیر گذار بر جان و روح آدمیست چگونه باید باشد؟ آیا باید دارای ویژگی‌های خاصی باشد؟ آیا این تنوع و گستردگی سبک‌ها تأثیری بر اقشار جامعه دارد؟ انتهای متن به جواب این سوال‌ها خواهیم رسید. در زمان بررسی ماهیت موسیقی، میتوان بزرگ‌ترین خصلت آن را گوناگونی در سبک‌ها دانست، متأثر از این گوناگونی، طرفدارها و سلیقه‌های متفاوتی نیز به وجود می‌آیند. انتخاب آزاد است، هرکس انتخاب مورد نظر و زیبای خود را دارد پس مبتذل خواندن آن آهنگ یا سبک بی‌احترامی به طرفداران می‌باشد. اصل این است که هیچ کدام از طرفداران سبک‌ها به دنبال تحمیل سلیقه و عقیده خود بر افراد نباشند. اما بحث اصلی از جایی شروع می‌شود که شاهد محروم شمردن سلیقه‌ی قشری از جامعه هستیم. در پراتز بگوییم در مورد اشخاص شخیص محروم، محرومانی که شواهد و شرایط مجال عرض کردن نامشان را نمی‌دهد و اگر ما، که کنترل تلویزیون از دست هایمان افتاده‌است، محرومان آینده نشویم، در وصف حالشان الزامی است که بگوییم سازهایشان خیلی وقت است که تحت تأثیر از دلشان ناکوک شده‌است و صدایشان را در حنجره و سازشان را در دست، خفه کرده و شکسته‌اند. نتیجه اینکه ابتدال در دنیای موسیقی جایی ندارد چه بسا که این‌گونه حذف کردن سلیقه‌ی گروهی از جامعه و محروم کردن هنرمندان پر طرفدار کاری مبتذل باشد. زمان تحیل این رویداد مسائل سیاسی وارد بستر می‌شود، پس میتوان این حذف سلیقه را عملی سیاسی دانست که در جهت رسیدن به اهداف صورت می‌گیرد اما در جواب بیان این تئوری می‌شنویم «جو را سیاسی نکنید!». چشم، جو را سیاسی نمی‌کنیم، اما تجزیه و تحلیل سیاسی ما نشأت گرفته از سیاسی عمل کردن شما در زمینه‌های فرهنگی بوده و است. در راستای اخطارتان بگوییم اول خودتان شنوایش باشید و بستر را سیاسی نکنید.

همانطور که موسیقی دانان سازشان را کوک می‌کنند، ما هم باید کوک بشویم و با کوک آفرینش خود را همگام کنیم. به نام خدا، برای بار دوم است که در مورد موسیقی دست به قلم شده‌ام، طی گذشت روزها و ماه‌ها از آن نوشته قبلی یک سری بررسی‌ها و پردازش‌هایی انجام گرفت که ساز دلمان را شکست. به دلیل سروصدای ذهن نتوانستیم موسیقی دلمان را کوک کنیم، این شد که تصمیم گرفتیم ذهنمان را به کاغذ و قلم و دست بزرگوار بسپاریم و ذهنمان بشود چند تکه جوهر منظم و مرتب از نوع کیفی متصل پیوسته بر روی کاغذ سفید. سفید، به یاد رنگ دل‌هایی که از یاد رفته است. در تعریف موسیقی گفته می‌شود: «هنری است که از ترکیب و تنظیم صداها به وجود می‌آید و زیبایی‌اش بر حسب تأثیری است که در ذهن و احساسات شنونده می‌گذارد.» می‌گویند: «موسیقی در درون انسان‌ها ریشه دارد.» پس اگر بتوانی موسیقی درونی‌ات، حقیقت درونی‌ات و عشق درونی‌ات را احساس کنی آن را در پیرامونت نیز تشخیص خواهی داد. کل کیهان برای تو تغییر خواهد کرد، زیرا تو تغییر کرده‌ای. حضرت مولانا اصل موسیقی را از این جهان نمی‌داند. بلکه باور دارد که این آواها و نواها، که از سازها و ابزارهای موسیقی بر می‌آید، بازتاب همان جریان ژرف و گسترده‌ی کیهانی است که به گوش می‌نشیند. به تازگی دانشمندان علم ستاره‌شناسی به این نتیجه رسیده‌اند که آفرینش نه با یک انفجار عظیم (به نام بیگ بنگ) که با نوایی آرام آغاز شده‌است. نوایی که به تدریج منتشر شده و اکنون در تمام فضا جریان دارد. محققان نیز دریافته‌اند که خورشید کهکشانش آوازی خاص و ریتمیک می‌خواند. اصوات و نواها نه تنها در اعماق فضا، بلکه در مولکولها و اتمها نیز یافت شده‌اند، در هر موجود زنده آهنگی ویژه نوشته شده است و در تمام هستی، همه مشغول نواختن آهنگی منحصر به فرد هستند. دکتر دیمیر نیز با ثبت ارتعاشات مولکول تبدیل فرکانسها به نت موسیقی، سعی کردند این زبان مشترک را به صوت ترجمه کنند. و حالا سؤال این است: آیا این اصوات و انتها، ملودیک و آهنگین هستند و آیا دی‌ان‌ای تنها مجموعه‌ای نامنظم و تصادفی از صدا و فرکانسهاست؟ ایشان فرکانسهای دی‌ان‌ای یک

چندکار با مهارت انسانی است. امروزه دانشمندان در این مرحله از فناوری هوش مصنوعی قرار دارند این نوع هوش مصنوعی باید توانایی دلیل آوردن، حل مشکل، توانایی فکر کردن به صورت مطلق، درک ایده‌های پیچیده، فراگیری سریع و درس‌آموزی از تجارب را داشته باشد. ۳-فراهوش: همانطور که از نام این نوع هوش مصنوعی مشخص است، هوشی است که در تمام زمینه‌ها از جمله خلاقیت علمی، هوش عمومی و مهارت‌های اجتماعی بسیار برتر از باهوش‌ترین انسان می باشد. در دنیای امروز، بدون شک کسی مخالف تاثیر به سزای هوش مصنوعی بر زندگی بشر در زمینه های مختلف از قبیل صنعت، پزشکی، سینما واز همه مهم تر بخش نظامی نیست. اما سوال اصلی مثبت یا منفی بودن تاثیرات این تکنولوژیست. سوالی که نیاز به یک دیدگاه جامع دارد و نمیتوان ساده از آن گذشت. در مقاله ی آینده به بررسی و پاسخ گویی این سوال با ذکر نمونه های ملموس و دیدگاه های مختلف خواهیم پرداخت.

«اصلاحیه»

با توجه به شکایت آقای علی نوروزی چلیچه و رای صادره از کمیته ناظر بر نشریات مبنی بر ارائه اطلاعات اشتباه در شماره قبلی نشریه، لازم به ذکر است که این اشتباه صرفا غلط نوشتاری در طراحی نشریه بوده است و مقاله به اسم آقای محمد حسین کرم سیچانی بوده است.

پذیرای آثار درخشانی چون Singing in the rain ، Sunset boulevard و the north west بود؛ یک پروژه تابستانی در دانشگاه Dartmouth ایالات متحده به بررسی هوش مصنوعی اختصاص داده شد. فعالیت های افرادی از قبیل Allen Newell ، Herbert A. Simon و Alan Turing همه به نحوی اشاره به هوش مصنوعی داشته و بیانگر وجود این تکنولوژی (در گذشته) بوده است؛ اما یکی از اولین اسنادی که در این باره در دسترس است مقاله ای است که تورینگ در آن ایجاد ماشین هوشمند با هوش مصنوعی به شکل امروزی را پیش بینی کرده بود. آزمون تورینگ آزمونیست با ایده ای جالب برای تشخیص میزان هوشمندی یک ماشین که در آن یک شخص به عنوان آزمایشگر با یک ماشین و یک انسان به گفت و گو می پردازد و سعی می کند ماشین را از انسان تشخیص دهد. در صورتی که ماشین بتواند فرد آزمایشگر را به گونه ای فریب دهد که در قضاوت دچار اشتباه شود؛ آزمون را با موفقیت پشت سر گذاشته است. البته برای اینکه در این آزمون تمرکز فقط بر هوش ماشین باشد نه توانایی ماشین در تقلید صدای انسان، ارتباط فرد آزمایشگر فقط از طریق متن و صفحه کلید اتفاق می افتد. به طور کلی هوش مصنوعی را به سه دسته مختلف تقسیم می کنند. ۱-هوش مصنوعی محدود یا ضعیف : فناوری که ماشین در آن دارای یک توانایی منحصر به فرد است. رباتی که نابغه شطرنج جهان را شکست داد از این نوع فناوری پشتیبانی می کند. ۲-هوش مصنوعی عمومی یا قوی: در این تکنولوژی ماشین دارای توانایی انجام و اداره

«یادگیری ماشین» با تقلید فرآیندهای عصبی واقعی که میتواند واکنش هایی مشابه رفتارهای هوشمند انسانی از جمله درک شرایط پیچیده و حل مسائل داشته باشد. تعریفی دست و پا شکسته از تکنولوژی ای که با نام هوش مصنوعی یا هوش ماشینی (Artificial intelligence) برای بسیاری از ما آشناست اما فقط در حد آشنایی با نام آن برای آشنایی بیشتر با تاریخچه هوش مصنوعی و آگاهی از شروع توسعه ی آن باید به دهه ۵۰ میلادی بازگردیم. البته تاریخچه هوش مصنوعی به سال ها قبل از دهه ۵۰ میلادی مربوط می شود. سال ۱۷۷۰ در بارگاه ماریا ترسا، ملکه اتریش، ولفگانگ کمپلن مدعی طراحی یک ماشین شطرنج باز به نام «Turk» شد. ماشینی از جنس چوب افرا با ظاهر و ابعاد تقریبی یک انسان معمولی که لباسی مشابه عثمانی ها برتن داشت و پشت یک میز مجهز به صفحه شطرنج قرار گرفته بود. کمپلن ادعا می کرد که Turk توانایی شکست دادن همه ی افراد حاضر در دربار را دارد. یکی از مشاوران ملکه چالش رقابت با آن را پذیرفت که در نهایت با پیروزی ربات کمپلن همراه بود. کمپلن در سال های بعد به سرتاسر اروپا سفر کرد و نابغه های متعددی همچون بنجامین فرانکلین و فردریک کبیرا در رقابت شکست داد. یکی از افرادی که برخوردی نزدیک با ربات کمپلن داشت، چارلز بیچ، مهندس و ریاضیادان مشهور بریتانیایی بود. او در سال ۱۸۱۹ دو مرتبه با ربات بازی کرد و شکست خورد. بیچ معتقد بود ربات مذکور هوشمند نیست و شاید فردی در داخلش آن را کنترل می کند. حدسی که درست از آب درآمد! کمپلن با استخدام یک استاد بزرگ شطرنج و استقرار آن در میز مقابل ربات شطرنج باز موفق به شکست تمام نوابغ شطرنج زمان خود شد. اما چیزی که مهم است جرقه ایست که پس از رویارویی بیچ با ربات تقلبی در زمینه ی هوش مصنوعی زده شد و او را به تحقیق و کارروی این تکنولوژی واداشت. با عبور از این دوره به دهه ۵۰ میلادی بازمی گردیم. در دورانی که صنعت سینما

همین اول دوست دارم از شما درخواستی بکنم
می شود با آواز ناز به گوش حضرتش برسانی که دل ما گرفته است؟!
دلبران گرفته است از نشنیدن صدای شما
دلبران تنگ شده است برای دیدن روی شما
استاد دلتنگ دینایان شده ایم
هر روز دینایان را با آرزوی سلامتی شما گوش می دهیم
استاد هنوز هم برای آنان مرغ سحر میخوانی یا نه
امسال دومین سالی است که خبر داده ای به ما از آن مهمان ناخوانده ، آن روزها را خوب یادم
هست هرکسی از روی ارادت به شما جمله ای می نوشت
یکی می نوشت «خسرو آواز ایران» ،
دیگری میگفت « صدای شجریان متعلق به این زمان نبود» و یکی میگفت «آواز جاودانی» و....
اما به قول حسین علیزاده

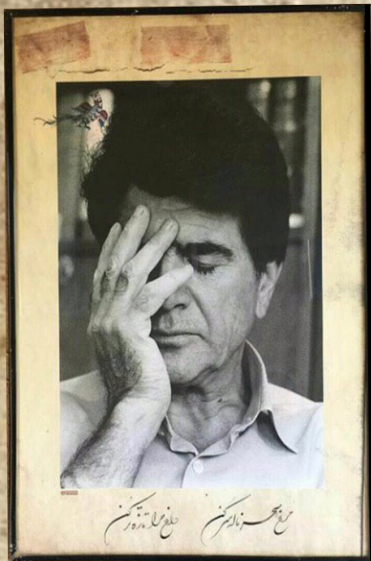
«شجریان کسی بود که هیچ وقت نمی دانست افسردگی چیست. بیماری اش هر طوری نبود که بتواند شجریان را از راه خودش باز دارد! موضعی که در قبال شجریان اتخاذ شد، باعث افسردگی او شد. شجریان بلد بود با این بیماری مقابله کند؛ کما اینکه سالهای سال مقابله کرد و کسی از بیماری اش خبر نداشت، همیشه قدش را افراشته دیدیم و لبش را خندان و آوازش را شنیدیم و نمی دانستیم چنین مریضی ای هست و او می توانست تا آخر عمرش هم به خوبی با بیماری مقابله کند ولی وقتی گرما و قدرت و انرژی مردم از او گرفته شد، بیماری شجریان عمیق شد و این اتفاق افتاد. اگر صدای شجریان را از طریق دستگاه صوتی نخواهید بشنوید و روی این تئوری بخواهید جلو بروید

که صدایش جاودانه است، پس صدای شجریان همیشه و همه جا هست. این چیزی بود که برخی متوجه نشدند و ندانستند آنچه جاودانه است را با ممنوع کردن و حکمهای مقطعی و بی منطق نمی توان از یاد برد. درست است سالهای سال مردم را از شجریان محروم کردیم و همین طوز خود ش جریان را از عشق مردم که همیشه پشت او بوده، ولی به صورت حضوری احساس نشده، اما این در تاریخ نوشته می شود و روزی همه میدانند در زمانه ما چه غفلتی در این تاریخ شد...
و شاید استاد میدانست که روزگار اینگونه میچرخد که خوانند «مرغ سحر ناله سرکن...»
برایمان خواند «از خون جوانان وطن لاله دمیده...»
و خون دل باید خورد اما نمیدانیم برای کدام قصه ی پرغصه ی این روزهایمان...

«از ماتم سرو قدشان ، سرو خمیده...»
سرو همیشه آستوار این روزها، شما باشید اما...
با صدای دل انگیزتان «آدم جان» باشید
مانند همیشه...

«وز تو جهان پراست و جهان از تویی خبر...»
«سپیده» میزند و دل می تپد به یاد «ساز و آوازتان»..
«یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد»

آرش حیدری



صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان

مدیر مسئول: آرش حیدری

سر دبیر: مهزاد ملتجی

گرافیکست و صفحه آرا: دانیال قجری

همکاران این شماره: حامد حلبیان فر، آرزو محمودی، عباس عبدی، عرفان غلام حسینی، محمد کاظمی باباحیدری، فاطمه صالحی، یوسف پیلتن و سجاد نکویی

